

مفهوم‌شناسی «ولایت» و «امامت» بزرگترین آموزه غدیر

کاوس روحی برندق*

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین مفهوم «ولایت» و «امامت» مطرح شده در غدیر نسبت به امیرمؤمنان علی (ع) سامان یافته و پس از بررسی یافته‌ها به شیوه اسنادی در استناد به منابع و تحلیل محتوایی از نوع توصیفی-تحلیلی در تجزیه و تحلیل مطالب، به این نتیجه دست یافته است که در مورد ولایت و امامتی که در روز غدیر به علی (ع) اعطا شده، دیدگاه‌های گوناگونی - اعم از ولایت محبت، ولایت نصرت، هدایت باطنی اعمال، ولایت تکوینی و واسطه اعظم خداوند در تدبیر امور هستی، ولایت شهودی و دست یافتن به شهود سرپرستی خداوند بر کل امور هستی - مطرح است که در این میان به پشتوانه دلایل عقلی و نقلی، صرفاً ولایت تصرف و جانشینی پیامبر (ص) در مرجعیت دینی و برقراری حکومت اسلامی مراد است و گونه‌های دیگر ولایت در این مورد نمی‌تواند مراد باشد.

کلیدواژگان: غدیر، ولایت، امامت، ولایت تشریحی، ولایت تکوینی

* . دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس؛ k.roohi@modares.ac.ir

مقدمه

غدیر آموزه‌های بزرگ اجتماعی-سیاسی در بر دارد که بزرگ‌ترین آنها «ولایت» و «امامت» است؛ آموزه‌ای که در طول تاریخ حیات معصومان (ع)، بارها از سوی اهل بیت (ع) در قالب احادیث نمودار گردید و مورد تأکید قرار گرفت. بنابراین، اولین پرسش در بازشناسی غدیر این است که مقصود از «ولایت» و «امامت» که در غدیر توسط رسول خدا (ص) مطرح شد، چیست؟ و مشخصاً دارای چه مفهومی است؟

نوشتار حاضر در راستای پاسخ به این پرسش، درصدد مطالعه و بررسی معانی لغوی و اصطلاحی و اقسام گوناگون امامت و ولایت برآمده است؛ مسئله‌ای که اگرچه منابع معتبر و متعددی اعم از آیات و احادیث و شروح و تفاسیر به آن پرداخته‌اند و در لابه‌لای کتب نگاشته شده در این زمینه، به آن پرداخته شده است، ولی تا آنجا که مؤلف این سطور جستجو کرده است، تاکنون پژوهش مستقلی در این باره به تألیف درنیامده است. از این رو، این نوشتار با تتبع در منابع و پژوهش‌های گذشته، نخست به ذکر و تحلیل معنای لغوی و اصطلاحی و انواع معنای امامت و ولایت پرداخته و آنگاه با توضیح و تحلیل مطالب تلاش نموده نوع ولایت و امامتی را که در غدیر مطرح گردیده، مشخص سازد. روش پژوهش در نوشتار حاضر در گردآوری مطالب، کتابخانه‌ای است و در نحوه استناد داده‌ها، از شیوه اسنادی استفاده شده است و در تجزیه و تحلیل مطالب، روش تحلیل محتوایی از نوع توصیفی تحلیلی می‌باشد.

مفهوم «امامت» در لغت و اصطلاح

«امام» در لغت به معنای مقتدا، رهبر و پیشوا در هر امری است (فراهیدی، بی تا: 8/429؛ جوهری، 1376: 5/1865؛ ابن فارس، 1399ق: 1/28). ابن فارس در معجم مقاییس اللغة آورده است واژه‌ای که در آن ریشه «ا م م» (یعنی ام) باشد سه معنا دارد: 1) اصل یا مرجع: یعنی هر چیزی به آن رجوع می‌شود. 2) جماعت و گروه و 3) دین. (ابن فارس، 1399: 1/28) که در اینجا به معنای اصل و مرجع است. بنابراین، امام در لغت یعنی کسی

که پیشرو است و دیگران او را مقتدای خود قرار داده‌اند. ولی در اصطلاح، می‌توان برای آن سه معنای متمایز ذکر کرد:

الف) امام، جانشین و نماینده پیامبر (ص)

پیامبر (ص) دین را به‌طور مستقیم از طریق وحی از خداوند دریافت می‌کند و از شئون ایشان است که این معارف را به امت ابلاغ نماید، ولی کار وی فقط به تعلیم و آموزش این معارف محدود نمی‌شود، بلکه مهم‌ترین شأن پیامبر اجرای این احکام در سطح جامعه است. لذا پیامبر به تزکیه امت، قضاوت، پرورش درونی و باطنی امت، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و ... مبادرت می‌ورزد و در یک کلمه به تشکیل حکومت بر مبنای اصول و آموزه‌های دین اقدام می‌کند. از دیدگاه شیعه به شخصیتی که بعد از پیامبر اکرم (ص) وظایف تبیین و اجرای دین را ادامه دهد «امام» گفته می‌شود، با این تفاوت که «امام» نبی نیست و به او وحی تشریحی نمی‌شود و لذا حق تشریح نیز ندارد (حلی، 1415ق: 289؛ ربانی گلپایگانی، 1418ق: 2/ 218؛ شرف‌الدین، 1385: 3/ 138). در این معنا امام امانت‌دار پیامبر (ص) است؛ یعنی آنچه که به پیامبر (ص) وحی شده به امام القاء می‌شود تا احکامی را که به علت مناسب نبودن زمان و مکان در حیات ایشان قابل اجرا نبوده، به تدریج برای مردم بیان و اجرا کند. در مقابل در دیدگاه اهل تسنن، «امام» یا «خلیفه» بعد از پیامبر (ص) شخصی است که ریاست عمومی کل مسلمانان را بر عهده دارد و تفاوتی نمی‌کند که این فرد توسط مردم انتخاب شده باشد یا از سوی خداوند. لذا بعد از پیامبر (ص) نیز انتخاب جانشین ایشان را بر اساس نظر و اجماع عده‌ای از امت به‌عنوان اهل حل و عقد و اکثریت آراء صحیح دانستند. به این ترتیب، تفاوت ماهوی مفهوم «امامت» در شاخصه‌های امام بعد از رسول اکرم (ص) بیشتر نمایان می‌گردد؛ برای نمونه، اهل تسنن اجماع امت یا برجستگی از امت را در برگزیده شدن امام کافی می‌دانند، لذا برای آنها معاویه هم به‌عنوان خلیفه رسول الله (ص) قابل قبول و قابل احترام است، ولی شیعه، امامت

را شأنی از شئون الهی می‌دانند که انتخاب آن باید مستقیم یا غیرمستقیم از سوی خداوند باشد (جرجانی، 1325: 8/351؛ ابن ابی الحدید، بی تا: 9/329، 213؛ تهنوی، 1996م: 1/260؛ دغیم، 1998م: 1/209). از این رو، اگرچه در کتاب‌های کلامی اهل تسنن و شیعه، «امامت» را به معنای ریاست فراگیر شخص در امور دنیا و دین به نیابت از پیامبر² و یا عبارتهای مشابه آن³ (جرجانی، 1325: 5/234؛ تفتازانی، 1401ق: 5/234) معنا کرده‌اند، ولی نقطه افتراق شیعه با اهل تسنن در این خصوص در یک مسئله نهفته است و آن اینکه آیا این گونه ریاست، از نوع سلطه الهی است یا حکومت مردمی که مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد؟ که شیعه در مقابل، اهل تسنن مدعی است «امامت» نوعی سلطنت الهی است که مشروعیت خود را از خدا (با واسطه یا بدون واسطه) می‌گیرد (سبحانی، 1413ق: 8/4).

بدین ترتیب، در دیدگاه اهل تسنن امامت به معنای ریاست دینی عام بر کل مسلمانان است و لازم نیست خدا امام را گمارده باشد، اما بر اساس اعتقاد شیعه امامیه، امام باید 1) از سوی خداوند نصب شده باشد و 2) دارای عصمت باشد، به گونه‌ای که اگر معصوم نباشد، از وی سلب اطمینان شده و در سطح یک دستور بشری خواهد بود.

ب) امام، هدایتگر باطنی

امام علاوه بر تبیین و اجرای احکام ظاهری دین و تبلیغ و ارشاد و راهنمایی مردم، هدایت درونی آنها را نیز بر عهده دارد. ارائه این معنا از «امام» و «امامت» را می‌توان ابتکار علامه طباطبایی در تفسیر المیزان دانست (طباطبایی، 1393: 1/272؛ 14/304؛ 15/

2. «رئاسة عامة في امور الدنيا و الدين لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي» (حلی، 1422ق: 403)

3. «خلافة عن النبي».

286) که برگرفته از آیات قرآن⁴ و روایات تفسیری منقول از اهل بیت (ع) (کلینی، 1407ق: 1/175؛ صفار، 1404ق: 1/374) است. این آیات محوری‌ترین آیاتی هستند که دقیقاً این معنای از امامت را روشن می‌کنند که بعضی از انبیای الهی بعد از احراز مقام نبوت، به مقام امامت رسیده‌اند، بنابراین قطعاً این معنای امامت امری متمایز از نبوت است. علامه با توضیح و تبیین مقام امامت و طبقه‌بندی آن تأکید می‌کند که «يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا؛ به فرمان ما هدایت می‌کردند» (انبیاء/73؛ سجده/24) به معنای هدایت باطنی (افزون بر هدایت‌های تشریحی) در توضیح مفهوم امام است و این هدایت به معنای هدایت به نحو ایصال الی المطلوب و درونی است برخلاف امامت به معنای اول که به معنای نشان دادن راه و ارائه طریق است؛ یعنی امام راه درست را نشان می‌دهد و با معرفی جهنم و بهشت تأکید می‌کند اگر به راه درست بروید سعادت‌مند می‌شوید حال آنکه اختیار انتخاب راه با خودتان است. ولی امامت به معنای دوم، هدایت از نوع ایصال الی المطلوب و درونی است؛ یعنی برای نشان دادن راه درست دست انسان را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند. بدین‌سان هدایت نبی و امام در معنای اول فقط ارائه طریق و راهنمایی و ارشاد است، ولی در معنای دوم هدایت درونی و باطنی است (طباطبایی، 1393: 14/304). علامه طباطبایی در جای دیگر، تعبیر دیگری برای معنای دوم امام، تحت عنوان «رشد دهنده عمل» ارائه کرده است (رخشاد، 1386: 90). توضیح اینکه برای تحقق خارجی یک فعل چندین واسطه باید دست

4. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد» (بقره/124). «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند» (انبیاء/73). «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند» (سجده/24).

به دست دهند تا آن کار واقع شده و به ثمره و نتیجه‌ای که باید، برسد. بنا بر مبنای استوار تجسم اعمال در آخرت هر کاری که انسان انجام می‌دهد قطعه‌ای از بهشت یا جهنم را می‌سازد. عمل نیک برای آنکه به نتیجه حقیقی خود برسد، باید در مراحل ارتقاء پیدا کند؛ به‌عنوان مثال نمازی که انسان می‌خواند باید خالصانه باشد، از عالم برزخ عبور کند، از پل صراط بگذرد و همین‌طور در ترازوی اعمال که قرار گرفت قوی‌تر شده تا به قطعه‌ای از بهشت تبدیل شود. این ارتقاء عمل به‌واسطه هدایت درونی و باطنی امام صورت می‌پذیرد. از همین‌رو علامه از امام به‌عنوان رشد دهنده عمل تعبیر کرده است. بر این اساس، امام کسی است که وقتی انسان یک کار خوب انجام می‌دهد، در اثر آن، ملائکه را وادار می‌کند فکر خوب به ذهن انسان القاء کنند. امام به این معنا، حاضر و غائب ندارد.

ج) امام، واسطه اعظم الهی در تدبیر امور هستی

در معنای اول، امام قائم مقام، جانشین و نماینده پیامبر است و در معنای دوم، امام به‌معنای کسی است که از درون انسان را هدایت می‌کند، ولی در معنای سوم امام به‌معنای پیشوا و جلودار کل هستی است؛ به این معنا که در کل هستی هر کاری بخواهد صورت بگیرد به اراده و اذن خدا و به‌صورت طولی به اراده امام انجام می‌شود، خواه مربوط به هدایت درونی باشد یا نباشد و در این مسئله تفاوتی بین انسان و موجودات دیگر، کافر و مؤمن، جاندار و بی‌جان و ... وجود ندارد. هر کار و حالتی از هر شیئی به‌طور مطلق با اذن امام محقق می‌شود. لذا از این معنا به «واسطه اعظم فیض الهی» تعبیر می‌شود (غروی، 1430ق: 36 / 5؛ حمود، 1421ق: 114 / 2). به‌عبارت دیگر، امام در معنای اول یعنی پیشوای دین در تبیین و اجرای مسائل فردی و اجتماعی و در معنای دوم یعنی هادی درونی به امر الهی و رشد دهنده عمل، ولی در معنای سوم یعنی واسطه اعظم فیض الهی و جانشین خدا در همه چیز که بین او و خدا هیچ فاصله و حاجبی نیست و امام نزدیک‌ترین شخص به خداوند و خلیفه و واسطه اعظم بین خداوند و همه هستی است، به‌طوری که

خداوند هر چیزی را بخواهد ظاهر کند اول در وجود امام ظاهر کرده و سپس در دیگران ظاهر می‌سازد. به چنین وجودی در اصطلاح عرفانی «صادر اول» می‌گویند (ابن عربی، بی‌تا: 1/199؛ 2/226؛ آملی، 1428ق: 38/2، پانوش 16؛ 25/3، پانوش 11؛ همو، 1382: 30، پانوش 15). در واقع، دستوره‌های الهی شامل دو بخش است: یک بخش درونی و یک بخش بیرونی. بخش بیرونی آن توسط پیامبران تبیین می‌شود و رسول و نبی کسی است که از جهت بیرونی، خداوند به او مأموریت داده تا ابزارهای هدایت انسان را فراهم آورد و دین را برای وی تبیین نماید و نمونه و الگو در این مسیر باشد و دیگران را از جهت ظاهری به سوی خدا رهبری کند. بعد از پیامبر نیز امام چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارد (امامت در معنای اول). گاهی در این هدایت، علاوه بر ابزارهای بیرونی از ابزارهای درونی هم باید استفاده کرد؛ به این معنا که علاوه بر فراهم کردن ابزارهای ظاهری، از درون نیز باید انگیزه‌های بشر را تقویت نمود و او را به سویی که ابزارهای هدایت ظاهری در وجودش اثرگذار باشد، سوق داد. خداوند چنین وظیفه‌ای را بر عهده امام گذاشته است (امامت در معنای دوم). اما معنای سوم امام ارتباطی به مسئله تبیین احکام و هدایت افراد ندارد، بلکه دربرگیرنده شخصیتی است که کل هستی را اداره می‌کند و جانشین خداست؛ کسی که اگر نباشد آفرینش کل هستی پوچ است یا به معنای دیگر کل هستی از طریق او وجودشان را از خدا می‌گیرند.

برجسته‌ترین دلیل قرآنی برای اثبات معنای سوم امامت، آیه خلافت⁵ است که انسان کامل را خلیفه خدا معرفی کرده است. همچنین در میان ادعیه وارده، زیارت جامعه کبیره یکی از مهم‌ترین منابعی است که به هر سه معنای امامت اشاره کرده است (صدوق، 1363: 2/609). همچنین یکی از روایات نابی که همانند زیارت جامعه به معنای امامت به‌طور جامع اشاره می‌کند روایتی است که امام رضا (ع) در مرو ایراد فرموده است و در کافی در

5. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/30).

بابی تحت عنوان «باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته» (بابی کم نظیر و فراگیر و گسترده درباره فضیلت و صفات امام) ذکر شده است (کلینی، 1407ق: 1/199). این حدیث یکی از بهترین احادیثی است که شأن و منزلت امام را (با توجه به هر سه معنای آن) بیان کرده است.

مفهوم «ولایت» در لغت و اصطلاح

واژه «ولایت» در لغت از ریشه «وَلَّى» می‌باشد که مشتقات آن مثل «وَلَّى»، «اولیاء»، «ولایت» و ... در 231 مورد در قرآن کریم به کار رفته است. با توجه اینکه واژه‌های «ولایت» و «ولایت» هر دو به یک معنی هستند، هر چند برخی خواسته‌اند بین آن دو تفاوت قائل شوند (راغب اصفهانی، بی تا: 1/885؛ طباطبایی، 1393: 13/317) در کتب لغت، ولایت را به قرب و نزدیکی دو چیز معنا کرده‌اند (راغب، بی تا: 1/885). ولی اگر دقیق تر شویم به هر تقرّب و نزدیکی ولایت گفته نمی‌شود، زیرا در این صورت در آیات قرآن برای این منظور از واژه «قُرْب» استفاده می‌شد، حال آنکه اساساً در زبان عربی، ولایت به نوعی از نزدیکی اطلاق می‌شود که یک سیطره و تسلط در آن وجود داشته باشد؛ یعنی انسان به نحوی با چیزی یا شخصی نزدیک شود که یا او بر انسان سیطره داشته باشد و یا انسان بر او تسلط و سیطره پیدا کند. دیدگاه علامه طباطبائی نیز قریب به همین معناست (طباطبایی، 1393: 13/317). اگرچه بر این اساس، در تمام موارد آیات قرآن «ولایت» به معنای تصرف و تسلط به کار رفته است و معانی دیگر تابعی از این معنا به‌شمار می‌آیند، اما در اصطلاح، اندیشمندان اسلامی در جای‌جای کتب تفسیری و شروح روایات، کلام و فلسفه و عرفان نظری و عملی اقدام به پرده‌برداری از معنای ولایت کرده‌اند. لذا شایسته است در ذیل به معانی و اصطلاحات گوناگون آن اشاره شود که عبارت‌اند از:

1- ولایت محبت، به معنای دوست داشتن و مهر ورزیدن

2- ولایت نصرت، به معنای یاری و یاور کردن

- 3- ولایت به معنای پذیرش سرپرستی دیگری به عنوان اولی به تصرف و تحت سرپرستی او درآمدن در حوزه تشریح که به «ولایت تشریحی» نامبردار است.
- 4- ولایت به معنای اعتقاد به سرپرستی و اولی به تصرف بودن کسی در حوزه تکوین و امور هستی که «ولایت تکوینی» نامیده می‌شود.
- 5- ولایت به معنای دست یافتن به علم حضوری و شهود سرپرستی خداوند و اولیای او بر تکوین و هستی.

از این معانی و اصطلاحات، اصطلاح سوم محل نزاع شیعه و اهل تسنن در مباحث امامت است و اصطلاح چهارم و پنجم به ترتیب در عرفان نظری و عرفان عملی مورد بحث قرار می‌گیرد که به نوبه خود هر دو، وامدار قرآن و احادیث و به‌ویژه روایات اهل بیت (ع) در این زمینه می‌باشند (بنیاد پژوهش‌های اسلامی، 1415ق: 394؛ دغیم، 1998م: 2/1642؛ طباطبایی، 1393: 5/368؛ 6/11).

از معانی مذکور آنچه با نوشتار حاضر تناسب دارد، ولایت به معنای تولی و سرپرستی است که دو معنا می‌توان برای آن ذکر کرد: اگر ولایت را به معنای سرپرستی در تبیین و اجرای دین بدانیم با معنای اول امامت (که محل اختلاف شیعه و اهل تسنن است) منطبق است و اگر ولایت را به معنای سیطره داشتن بر کل جهان هستی (ولایت تکوینی) بدانیم، این مفهوم از شئون امام و مساوی با معنای سوم امامت خواهد بود.

گونه‌های ولایت

1- ولایت تکوینی و ولایت تشریحی خدا

ولایت خداوند بر بندگان بر دو نوع است: تکوینی و تشریحی. ولایت تکوینی خداوند به این معناست که هر کاری در جهان خارج از هر موجودی انجام گیرد، تحت سیطره و تسلط خداوند است. به عبارت دیگر خداوند سرپرستی آن به آن و لحظه به لحظه همه موجودات اعم از جمادات، گیاهان، حیوانات، انسان‌ها و ملائکه و... را برعهده دارد و تمام افعال، افکار

و خصلت‌های درونی آنها تحت سرپرستی خداوند قرار دارد. ولایت تکوینی خداوند یعنی سرپرستی و تسلط بر تمام افعال و صفات و بود و نمود همه موجودات در هر لحظه، به نحوی که در بیرون هیچ کاری از هیچ موجودی سر نمی‌زند، مگر با ولایت و سرپرستی خداوند. ولایت تکوینی بالاصاله متعلق به خداوند است؛ «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (کهف / 44). در این آیه، ولایت تکوینی به‌طور کلی مخصوص خداوند معرفی شده است. ولایت تشریحی، به معنای ولایت در قانونگذاری است. از آنجا که قدرت و مالکیت متعلق به خداوند است، حق اعمال قانون و تشریح نیز به خداوند تعلق دارد. ولایت تشریحی به تبع ولایت تکوینی از آن خداوند است. پس از آنجایی که وجود موجودات تحت سرپرستی خداوند است، امر و نهی نیز باید از سوی خداوند باشد؛ چنانکه آیات متعددی (مانند: یوسف / 40) بر این مسئله دلالت دارند.

2- ولایت تکوینی و ولایت تشریحی غیر خدا

ولایت بالاصاله متعلق به خداوند است. آیا خداوند این ولایت کلی بر موجودات را به بندگان دیگر تفویض کرده است؟ در مورد ولایت تکوینی پاسخ مثبت است؛ یعنی هر کس که مرتبه وجودی بالاتری دارد، نسبت به پایین‌تر از خودش، شمه‌ای از ولایت تکوینی دارد. این ولایت از سوی خداوند تفویض شده است، زیرا خداوند هیچگاه مستقیماً اعمال ولایت تکوینی نمی‌کند و اداره همه امور از طریق اسباب و مسببات صورت می‌گیرد. بنابراین خداوند ولایت تکوینی خود را از طریق اولیاءالله و معصومین (ع) و ملائکه و دیگر موجودات اعمال می‌کند. در نتیجه هر چیزی که در جهان کارساز است و کمکی به پایین‌تر از خود می‌کند، به نحوی اعمال ولایت تکوینی می‌کند. البته ولایت کلی بالاصاله فقط و فقط متعلق به خداوند است و تنها اوست که لحظه به لحظه بر همه موجودات اعمال ولایت می‌کند، لیکن خداوند مراتبی از این ولایت را به غیر خود داده که بالاترین مرتبه از آن به معصومان (ع) و بعد از ایشان به دیگر اولیاء الهی داده شده است. ما معتقدیم پیامبر اکرم (ص) و معصومان (ع)

این مرتبه‌اعلای ولایت را دارا هستند. در مورد ولایت تشریحی و ضیعت به‌گونه‌ای دیگر است؛ یک ولیّ خدا ممکن است دارای مراتب و درجات بالاتری از برخی پیامبران باشد، ولی صاحب ولایت تشریحی نباشد. این نکته، محل لغزش است. برخی تصور می‌کنند اگر شخصی دارای مقام بالایی است، حق تشریح و صدور دستورالعمل را هم دارد. درحالی که ما معتقدیم تشریح و امر و نهی فقط مختص کسانی است که خداوند این سمت را به آنان داده باشد. تمام انبیاء و اولیایی که حد فاصل حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) بوده‌اند، در هر درجه و رتبه و مقامی، باید به شریعت حضرت موسی (ع) عمل نموده و حق صدور دستور و قانون را نداشته‌اند. بنابراین، یک ولی خدا ممکن است با اذن الهی بتواند در هستی تصرف نماید، ولی به هیچ وجه ولایت تشریحی ندارد. از این‌رو برای پرهیز از انحراف باید ولایت تکوینی و تشریحی را از هم تفکیک کرد. بهترین شاهد بر این اعتقاد، ماجرای حضرت موسی (ع) و خضر (ع) می‌باشد که در قرآن کریم به آن اشاره شده است (کهف/ 65-82).

الف) ولایت تشریحی پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع)

خداوند ولایت تشریحی را به پیامبر اکرم (ص) واگذار کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/ 7)؛ یعنی هر چه پیامبر اکرم (ص) به شما گفت، آن را بگیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که شما را از آن نهی کرد، پرهیز کنید و آن را انجام ندهید. این آیه به صراحت بیان می‌دارد که خداوند ولایت تشریحی خود را به پیامبر اکرم (ص) واگذار کرده است. در روایات متواتر و صحیح متعددی که مورد قبول سنی و شیعه است تصریح شده که پیامبر اکرم (ص) به اذن خداوند این ولایت را به اهل بیت (ع) واگذار کرده است. حدیث ثقلین نمونه بارزی از این روایات می‌باشد (نیشابوری، بی‌تا: 109/3 و 110).

ب) ولایت استقلالی و ولایت تبعی یا مجازی

ولایت حقیقی و استقلالی فقط متعلق به خداوند است و در دیگران از کانال خداوند تجلی پیدا می‌کند، لذا به ولایت غیرخدا، ولایت تبعی یا مجازی گفته می‌شود. اعمالی که

انجام می‌دهیم با اراده ما انجام می‌گیرد، ولی این اراده نسبت به اراده خداوند امری آینه‌وار است و در واقع این اراده خداوند است که از کانال ما جاری می‌شود. حتی اراده و ولایت معصومین (ع) و اولیاء و انبیاء الهی نیز نسبت به ولایت خدا تبعی و مجازی است. هر آنچه در هستی اتفاق می‌افتد، حتی معجزه پیامبران، همگی ولایت تبعی و پرتویی از ولایت حقیقی خداوند است که لحظه به لحظه همه چیز را تحت ولایت خود دارد. بنابراین هر ولایتی به غیر از ولایت خداوند مجازی است؛ مانند ولایت معصوم، فقیه، قاضی، پدر، شوهر و ... اگر انسانی هم ولایت بر چیزی دارد، مثلاً عارف بر کل هستی سیطره پیدا می‌کند، در واقع ولایت خداوند را اجرا می‌کند. به این ولایت، «ولایت تولیتی» گفته می‌شود؛ یعنی عارف متولی ولایت حقیقی الهی می‌شود و آنهایی که ولایت او را می‌پذیرند، به این واسطه تحت ولایت خداوند قرار می‌گیرند.

تحلیل و بررسی

اکنون پس از ذکر معانی گوناگون ولایت و امامت، به بحث و تحلیل پیرامون این مسأله می‌پردازیم که مقصود از ولایت و امامتی که در آیات و روایات مربوط به غدیر آمده چیست و کدام یک از انواع ولایت و امامت مراد است؟

در نوشتار حاضر بیان داشتیم که ولایت و امامت در معانی زیر کاربرد دارد:

- 1- ولایت محبت
- 2- ولایت نصرت
- 3- ولایت تصرف و جانشنی پیامبر (ص) در مرجعیت دینی و برقراری حکومت اسلامی
- 4- هدایت باطنی اعمال
- 5- ولایت تکوینی و واسطه اعظم خداوند در تدبیر امور هستی
- 6- ولایت شهودی و دست یافتن به شهود سرپرستی خداوند بر کل امور هستی

با بررسی هریک از شش مورد مذکور مشخص می‌گردد ولایت و امامتی که در غدیر مطرح بوده، کدام معنا بوده است:

1 و 2. ولایت محبت و ولایت نصرت: اهل تسنن معتقدند مقصود از ولایت مطرح شده در آیات و روایات مربوط به روز غدیر یکی از دو نوع ولایت یاد شده است و پیامبر اکرم (ص) از بیان ولایت علی (ع) همین معنا را در نظر داشته که همگان باید علی (ع) را دوست بدارند و او را یاری کنند (آلوسی، 1415ق: 6/ 287). افزون بر وجود قراین لفظی فراوان در متن آیات و روایات مربوط، موضوعی که نوشتار حاضر در صدد بیان آن نیست، قراین عقلی و قطعی این احتمال را غیر موجه جلوه می‌دهد. از جمله اینکه این‌گونه ولایت در مورد همه مؤمنان جاری است و شایستگی دوست داشتن و یاری کردن همه مؤمنان وظیفه عمومی همگان است و اختصاص به علی (ع) ندارد و نیز برای بیان چنین مسأله ساده‌ای نیازی به برقراری اجتماع بزرگ و این همه تأکید، آن هم در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم (ص) نبود.

3. ولایت تصرف: به معنای اولی بودن به تصرف علی (ع) همانند رسول اکرم (ص) در امور مربوط به تبیین و اجرای دین است. افزون بر شواهد لفظی موجود در آیات و روایات، به‌طور کلی نیاز اجتماعی مسلمانان در آینده و به‌ویژه موقعیت روز غدیر ایجاب می‌کند که مراد از ولایت و امامت مطرح شده چنین گونه‌ای از ولایت برای تدبیر امور دینی و اجتماعی مسلمانان باشد. افزون بر این با توجه به انحصار معنای ولایت در زبان عرب و عرف جامعه و انواع اصطلاحاتی که به صورت استقراء (اگرچه نه در حد حصر عقلی) بیان شد و با توجه به اینکه انواع دیگر ولایت در اینجا نمی‌تواند مراد باشد، راهی جز پذیرش اینکه مقصود از امامت و ولایت مطرح شده در غدیر، ولایت به معنای اولی به تصرف بودن علی (ع) برای همه مسلمانان بعد از پیامبر اکرم (ص) در تبیین و اجرای دین و برقراری حکومت اسلامی و لزوم پیروی از او در تمامی این امور نخواهد بود.

آیا عقل می‌پذیرد که پیامبر همه مسلمانان را در آخرین حج در محلی جمع کند که بگوید من با شخص خاصی دوست هستم، شما هم دوست او باشید؟! با وجود آنکه در موارد متعدد از قرآن کریم، واژه «ولی» در مقابل «نصیر» به معنای یار و یاور آمده است (بقره/ 107، 120؛ توبه/ 74، 116؛ عنکبوت/ 22؛ شوری/ 8، 31) باید یادآور شد که به کار رفتن این دو واژه در کنار هم، تفنّن در عبارت نیست، بلکه دلیلی است بر اینکه معنای این دو واژه با هم متفاوت است. «نصیر» به معنای یاری کردن جزئی می‌باشد؛ یعنی فرد توانایی انجام بخشی از کاری را دارد ولی برای اتمام و به سرانجام رساندن آن نیاز به ناصر و یاور دارد، در حالی که «ولی» بار معنایی بیشتری از نصرت و یآوری دارد و فرد به طور کلی بدون ولایت ولی قابل به انجام کاری نیست. به عبارتی ولی، فرد را کاملاً تحت سلطه خود می‌گیرد؛ چنانکه قرآن فراوان به آن اشاره دارد.

بر این اساس، در موارد ولایت یک نوع تصرفی وجود دارد و ولایت فقط دوست داشتن و محبت ساده یا یک نزدیکی تنها نیست و اگر می‌گوییم خداوند یا معصومین (ع) یا فقها و ... ولایت دارند، همه به همین معناست. پس اگر ما ولایت خداوند و اولیاء الهی و معصومین (ع) را می‌پذیریم، به معنای صرفاً داشتن محبت تنها نیست، بلکه پذیرفتن نفوذ و تسلط ایشان بر خود می‌باشد.

به بیان جامع‌تر، ولایت در اولین مرحله «ولایه الحُبّ» به معنای دوستی و محبت است، در مرحله دوم «ولایه النصره و الاعانه» به معنای یاری کردن و کمک کردن است، به طوری که محب خود را در اختیار آن کسی که مولای اوست قرار می‌دهد و هر کاری که او بگوید انجام می‌دهد. در مرحله سوم به معنای سرسپردگی می‌باشد که محب با تمام وجود در اختیار مولا و ولی می‌باشد. ولایت در غدیر به معنای سوم است؛ چراکه اگر این معنا مورد نظر نباشد، تسلیم شدن در مسائل دینی در برابر شخصیتی چون حضرت علی (ع) و اولیای دین تحقق

پیدا نمی‌کند. معنای سوم درحقیقت به مسئله ولایت‌پذیری اشاره دارد؛ یعنی تمام کارها و حتی دل و تمام وجود ما باید بعد از پیامبر اکرم (ص) سرسپرده حضرت علی (ع) باشد. از این گذشته، عقل حکم می‌کند که خداوند کارهای خود را عالمانه انجام دهد. اگرچه عقل بر خداوند حاکم نیست، ولی خداوند فعلش را چنان قرار می‌دهد که عاقلانه باشد؛ زیرا اگر خداوند غیرعاقلانه و برخلاف عقل رفتار کند، از عدالت و حکمت دور می‌افتد و دیگر نمی‌توانیم او را «حکیم» خطاب کنیم؛ چراکه حکیم یعنی کسی که کارهای سنجیده انجام می‌دهد. لذا خداوند بر اساس حکم عقلایی رفتار کرده و شخص برتر را به‌عنوان خلیفه بعد از پیامبر تعیین نموده است. به همین دلیل ما در اصول دین بحث عدل را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم خداوند باید بر اساس عدالت رفتار کند؛ چراکه در غیر این- صورت، تمام دستوره‌های او لغو و بیهوده خواهد بود.

اگر خداوند در سرانجام کار، افراد عاصی و گناهکار را ببخشد و همه را به بهشت ببرد، پس برای چه پیامبران و کتاب‌های آسمانی را فرستاده است؟! به این ترتیب تمام کارهای خداوند زیر سؤال رفته و همه لغو و بیهوده می‌گردد. از این‌رو خداوند نمی‌تواند بیش از اندازه ببخشد و کریم بودن او تا اندازه‌ای است که عدالت و حکمت وی را زیر سؤال نبرد. بر این اساس صفات عدالت و حکمت خداوند حکم می‌کند که بعد از پیامبر برترین شخص را برگزیند. بنابراین اگر فرضاً کسی برتر از حضرت علی (ع) یا برتر از X و Y بر روی زمین بود خداوند باید او را انتخاب می‌کرد. در غیر این‌صورت کار خداوند بدون حکمت و تدبیر خواهد بود. به همین دلیل ما قائلیم که امام باید افضل باشد و این مصداق عدل خداوند است. ولی اهل تسنن قائل به این موضوع نیستند و می‌گویند: «خداوند می‌تواند فرد غیر فاضل و برتر را بر فرد فاضل و برتر حاکم قرار دهد!» (ایجی، 1997م: 3/ 461). لذا بر این اساس می‌گویند خداوند می‌تواند درنهایت، یزید را به بهشت و امام حسین (ع) را به جهنم ببرد و می‌توان نماز ظهر را پشت سر خلیفه‌ای خواند و وقتی او کشته شد، نماز عصر را

پشت خلیفه‌ای که او را کشته است خواند. در حالی که این امور خلاف عقل است و خداوند هرگز چنین نمی‌کند که کسی را که برتر است کنار گذاشته و دیگران را که نسبت به او پایین هستند بر وی حاکم سازد. اقتضای عدل الهی این است که شخص برتر حاکم شود. به اقرار شیعه و سنی، حضرت علی (ع) از همه افضل بوده و همه ایشان را عادل‌تر، قاضی‌تر، دقیق‌تر، باتقواتر و شجاع‌تر می‌دانند. به طوری که این برتری در کلمات و سیره ایشان کاملاً مشهود است. اگر زندگی‌نامه و سخنان دیگران را در کنار زندگی‌نامه حضرت علی (ع) قرار دهیم متوجه می‌شویم که اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. عمر خود اعتراف کرده است: «لولا علی لهلك عمر»؛ اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد (ابن ابی الحدید، بی تا: 18/1). وی در هر مسئله‌ای که در مانده می‌شد به حضرت علی (ع) مراجعه می‌کرد. چنانکه در جایی دیگر گفته است: «خداوند مرا ننگه ندارد برای روزی که ابوالحسن در کنار من نباشد»؛ یعنی وی می‌ترسید که مبادا در حل مشکلی به حضرت (ع) دسترسی نداشته باشد (همانجا).

از این رو مهم‌ترین مسئله برای یک رهبر که به تمام جوانب توجه دارد و مردم زمان خود را اصلاح نموده است این است که این راه را بعد از خود نیز باقی بگذارد. به همین دلیل عاقلانه نیست که پیامبر (ص) برای بعد از خودش کسی را تعیین نکرده باشد و ما اگر هیچ دلیلی نداشتیم و هیچ لفظی وجود نداشت (که دارد)، در برابر افراد مخالف بیان همین ادله عقلانی کافی است. بنابراین مراد از ولایتی که پیامبر (ص) در آخرین روزهای عمر شریفشان در غدیر مطرح فرمودند، ولایت به معنای دوستی نیست، بلکه به معنای سرسپردگی و اطاعت از امر کسی است که خداوند او را فرستاده است.

4 و 5 و 6. ولایت باطنی در رشد اعمال، ولایت تکوینی فراگیر و ولایت شهودی: اگرچه در ثبوت این سه گونه ولایت برای علی (ع) حرفی نیست و شواهد روایی فراوانی دال بر آن است و شیعه و سنی از این جهت علی (ع) را مولی‌الموحدین برمی‌شمارند، لیکن حقیقت این است که این گونه ولایت‌ها، یک سلسله امور باطنی، معنوی و عرفانی هستند

که شخص در اثر ارتقای ایمان و یقین بدان دست می‌یابد و نیازی به تبیین اجتماعی آن در روز غدیر یا غیر آن نیست. از این گذشته، موقعیت روز غدیر، که یک مسأله اجتماعی و سیاسی و حکومتی را ایجاد می‌کرد، جای مناسبی برای بیان این‌گونه ولایت نبود. از این‌رو حتی اهل تسنن، ولایت و امامت مورد نظر در روز غدیر را بر این‌گونه ولایت‌ها، حمل و معنا نکرده‌اند. به تعبیر امام خمینی (ره) غدیر روزی است که علی (ع) به این روز شرافت داده است نه اینکه علی (ع) در آن روز به مقامی رسیده است؛ چنانکه می‌فرماید: «ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام معنوی ... بنابراین، اینکه حدیث غدیر را ما حساب کنیم که می‌خواهد یک معنویتی را برای حضرت امیر یا یک شأنی را برای ایشان درست کند نیست. حضرت امیر است که غدیر را به وجود آورده است و مقام شامخ اوست که اسباب این شده است که خدای تبارک و تعالی او را حاکم قرار بدهد» (خمینی، بی‌تا: 113 / 20).

نتیجه‌گیری

حاصل پژوهش حاضر که درباره تبیین مفهوم ولایت و امامتی است که در آیات و روایات در خصوص غدیر مطرح شده، این است که مقصود از این ولایت و امامت به پشتوانه دلایل عقلی و نقلی، صرفاً ولایت تصرف و جانشینی پیامبر (ص) در مرجعیت دینی و برقراری حکومت اسلامی است و گونه‌های دیگر ولایت از قبیل ولایت محبت، ولایت نصرت، هدایت باطنی در رشد اعمال، ولایت تکوینی فراگیر و واسطه اعظم خداوند در تدبیر امور هستی و ولایت شهودی و دست یافتن به شهود سرپرستی خداوند بر کل امور هستی نمی‌تواند مراد باشد.

فهرست منابع

1. قرآن کریم.
2. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة عیسی البابی الحلبي و شرکا، بی تا.
3. ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، بیروت: دارالصادر، بی تا.
4. ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغة، عبدالسلام محمد هارون، دارالفکر، 1399ق.
5. ایچی، عضدالدین عبدالرحمن، المواقف، عبدالرحمن عمیره، بیروت: دارالجلیل، 1997م.
6. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة، 16ج، 1415ق.
7. آملی، حیدر بن علی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، السید محسن الموسوی التبریزی، قم: نور علی نور، 1428ق.
8. بنیاد پژوهش های اسلامی، شرح المصطلحات الكلامیه، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة، 2ج، 1415ق.
9. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، شرح المقاصد فی علم الکلام، پاکستان: دار المعارف النعمانیة، 1401ق.
10. تهانوی، محمدعلی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، 2ج، 1996م.
11. جرجانی، میر سیدشریف، شرح المواقف و یلیه حاشیتی السیالکوتی و الحلبي، قم: منشورات شریف رضی، 8ج، 1325.
12. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، 7ج، 1376.

13. حاکم نیشابوری، محمد، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشی، بیروت: بی تا.
14. حلی، علامه حسن به یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسه النشر الاسلامی، 1422ق.
15. حلی، محقق جعفر بن حسن، *مناهج الیقین فی اصول الدین*، تهران: دارالاسوه للطباعه و النشر، 1415ق.
16. حمود، محمد جمیل، *الفوائد البهیة فی شرح عقائد الإمامیه*، بیروت: مؤسسه الاعلمی، 2 ج، 1421ق.
17. خمینی، روح الله، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، بی تا.
18. دغیم، سمیح، *موسوعه مصطلحات علم الکلام الاسلامی*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، 1998م.
19. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دار القلم، بی تا.
20. ربانی گلپایگانی، علی، *القواعد الکلامیه*، قم: مؤسسه امام الصادق (ع)، 1418ق.
21. رخشاد، محمد حسین، *در محضر علامه طباطبایی*، قم: سماء قلم، 1386.
22. سبحانی، جعفر، *الالهیات علی هدی کتاب و السنه و العقل*، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، 4 ج، 1413ق.
23. شرف الدین، عبدالحسین، *تشییید المراجعات و تفنید مکابرات*، قم: الحقائق، 1385.
24. صدوق، شیخ ابن بابویه محمد بن علی، *من لایحضره الفقیه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، 2 ج، 1363.
25. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، 1404ق.

26. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1393ق.
27. غروی، علی، *مصباح الفقاهه فی المعاملات*، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، 1430ق.
28. فراهیدی، خلیل، *کتاب العین*، قم: هجرت، بی تا.
29. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 8 ج، 1407ق.